

فصلنامه علمی - پژوهشی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء(س)
سال یازدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳، پیاپی ۲۴

عوامل سلام و لعن در قرآن کریم

بی بی سادات رضی بهابادی^۱

زهرا پنبه پز^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۰

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۲۶

چکیده

سلام و لعن، از مظاهر رحمت و غضب الهی است که با توفی و تبری پیوند دارد. این مسأله همواره با افراط و تفریط مواجه بوده است، از این رو معیارهای صحیحی در این مورد لازم است. قرآن کریم نسبت به هر دو موضوع عنایت داشته و این گونه نبوده است که با توجه به یکی، دیگری نادیده انگاشته شود. مطابق آموزه‌های قرآن، خداوند، سلام است و به بندگانش شرّ و ضرری نمی‌رساند؛ اما برخی بندگان، خود از رحمت خداوند دور می‌شوند و مشمول لعن الهی می‌گردند، برخی نیز مشمول سلام ویژه الهی هستند. این مقاله به بررسی عوامل

b.razi@alzahra.ac.ir

z_panbehpez@yahoo.com

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء

زمینه ساز لعن و سلام در قرآن کریم می‌پردازد. این عوامل به دو بخش بینشی و رفتاری تقسیم می‌شود. ایمان مهم‌ترین عامل بینشی است که موجب سلام الهی می‌گردد؛ در مقابل آنچه لعن الهی را به دنبال دارد؛ کفر، ارتداد و نفاق است. از لحاظ رفتاری؛ عمل صالح و تقوی، تبعیت از هدایت و صبر از عوامل زمینه ساز سلام الهی است و در مقابل کتمان آیات الهی، ظلم، نقض عهد، فساد، اضلال، قتل، کذب، افترا و آزار پیامبر اکرم (ص) از رفتارهایی است که موجب دوری از رحمت الهی و زمینه ساز لعن است.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، سلام، لعن، ایمان، کفر، نفاق.

مقدمه

در آیاتی از قرآن کریم دو واژه «سلام» و «لعن» به کار رفته است. سلام ساده‌ترین و ارزشمندترین وسیله برای ابراز ارادت و بهترین تحیت خداوند برای انبیاء و بندگان صالح است. در مقابل لعن یکی از راه‌های بیان برائت و انزجار است.

این دو مفهوم که در بردارنده حبّ و بغض و از مظاهر توکی و تبرّی شمرده می‌شود، باید به طور یکسان مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا توکی و تبرّی همانند ایمان به خدا و کفر به طاغوت دو بال برای سلوک به سوی کمال و تعالی و ترقّی است که هیچ‌یک به تنهایی کفایت از دیگری نمی‌کند. (ر.ک جوادی آملی، تسنیم، ۱۳۸۱: ج ۱، ۶۰-۶۱)

امام صادق (ع) فرمودند: «هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»؛ دین چیزی جز حبّ و بغض نیست. (ر.ک حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۶، ۱۷۰) این دو موضوع مهم همواره با افراط و تفریط مواجه بوده است؛ گاه برخی بدون توجه به عقاید دیگران و احترام به آن اقدام به تشکیل مجالس لعن نموده و اسباب ایجاد اختلاف را فراهم می‌آورند، گاه ابراز تبرّی و عداوت نسبت به رذایل و بدی‌ها نادیده گرفته می‌شود و در پوشش رحمت و مودّت از بدی‌ها و سرچشمه آن‌ها حمایت می‌گردد و ابراز لعن زشت جلوه می‌نماید؛ از این رو عواملی که سبب می‌شود انسان مشمول سلام یا لعن شود باید در پرتو آیات قرآن تبیین گردد تا

معیارهایی در این رابطه به دست آید و کتاب خدا در رفتارهای فردی و اجتماعی الگو قرار گیرد.

در مورد پیشینه بحث باید گفت در این زمینه تألیف مستقلی یافت نشد. برخی از آثار مرتبط با موضوع عبارت است از کتاب «السلام فی القرآن و الحدیث» تألیف «محمد غروی» در مورد آداب سلام و اهمیت آن که بعد روایی در آن قوی تر است. کتابچه «مفهوم اللعن و السب فی القرآن الکریم» که از سوی «مجمع جهانی اهل بیت (علیه السلام)» منتشر شده و بیشتر به رفع اتهام از شیعه در این زمینه پرداخته است. «نصوص اللعن فی القرآن و أثرها فی الأحکام الشرعیه» تألیف «عمر شاکر الکلیسی» که بیشتر از بعد روایی موضوع لعن را مورد بررسی قرار داده است. پایان نامه طاهره رضایی راینی نژاد با عنوان «لعن در قرآن»، دانشکده اصول دین قم، به راهنمایی دکتر محمود دشتی، ۱۳۸۵ که بسیار مختصر و با تأکید بر تفاسیر نمونه و المیزان، لعن را مورد بررسی قرار داده است و پایان نامه «بررسی لعن و سلام از دیدگاه قرآن و حدیث» مصطفی سلیم خانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، به راهنمایی دکتر غایی، ۱۳۸۳ که جنبه روایی در آن قوی تر است و بسیار کم به مباحث قرآنی پرداخته است.

مقاله حاضر درصدد پاسخ گویی به این سؤال است که از دیدگاه قرآن چه عواملی انسان را لایق سلام و چه عواملی او را مستوجب لعن می گرداند؟ کدام یک از عوامل نقش اساسی تری دارد؟ حداقل شرایط برای دریافت سلام چیست؟ آیا ممکن است مسلمان مشمول لعن الهی گردد؟ در مورد پیشینه این پژوهش باید گفت اثری که به صورت خاص به این موضوع پرداخته باشد یافت نشد گرچه برخی تألیفات به صورت عام به سلام و لعن پرداخته است که یا بعد روایی در آن قوی تر است و یا به صورت مختصر به این موضوع اشاره کرده است.

۱. واژه شناسی

شایسته است برای آشنایی با مفهوم سلام و لعن، به بررسی این دو واژه در لغت و قرآن بپردازیم.

۱-۱. سلام

«سلام» از جنس «سلامتی» است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸۴۸) و به هرگونه سلامت ظاهری و باطنی اطلاق می‌گردد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۲۲) درحقیقت «سلام» نوعی «تحیّت» (یونس: ۱۰) و به معنای «سلامت از جمیع آفات» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۲، ۱۸۷۶) ماده «سلم» و مشتقات آن، صد و چهل مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است. (روحانی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۸۵) سلام در قرآن کریم علاوه بر معنای تحیّت (النور: ۶۱)، به معنای اسم خداوند (الحشر: ۲۳)، ثناء نیکو (الصّافات: ۷۹) و سلامتی (الأنبیاء: ۶۹) به کار رفته است. از مفاهیمی که گاه مترادف با «سلام» به کار برده می‌شود، «صلوات» است که از ماده «صلو» به معنای «دعا» است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۹۰) هرچند «صلوات» مقدم بر «سلام» است و «سلام» در مرتبه پایین‌تری از «صلوات» قرار دارد. (ارگانی حائری، ۱۳۷۴: ج ۲، ۲۶۲)

۲-۱. لعن

لعن در اصل بر دور کردن و طرد نمودن دلالت می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۹۲۱) اگر از جانب خداوند باشد، به معنای طرد و دور نمودن از هرگونه خیر (ابن منر، ۱۴۱۴: ج ۴، ۳۵۷۹) و قطع رحمت و توفیق دنیوی و نزول عذاب و عقوبت اخروی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۴۱) و اگر از جانب مردم باشد، نفرین یا دعای بد برای دیگری و درخواست غضب و سخط الهی است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۴۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۴، ۳۵۷۹) ماده لعن در قرآن کریم چهل مرتبه، به کار رفته است. (عبدالباقی، ۱۳۸۶: ۷۶۶) از واژه‌های معادل لعن در قرآن می‌توان به رَجَم، قتل و بُعد اشاره نمود. «رجم» نوعی «راندن و دور کردن» است. فرد «ملعون» نیز از رحمت و لطف و خیرات الهی دور شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۴، ۶۷)

«قتل» زمانی که به صورت دعایی به کار می‌رود، معنای «لعن» می‌دهد؛ زیرا کسی را که خداوند «لعن» کند، مانند این است که مرده و به هلاکت رسیده است. (طبرسی، ۱۳۷۷: ج ۹، ۲۳۱) «بُعد» نیز در اصل مخالف «قرب» و به معنای دوری است. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۱۲۴)

مفهوم «هلاکت» نیز، به خاطر «دوری و بُعد» از جریان «قرب و اعتدالی که مورد توقع است» به این اصل باز می‌گردد. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱، ۲۹۹)

۲. عوامل سلام

سلام بهترین تحیت الهی و بیانگر مودت و رحمت خداوند است. یکی از اوصاف خداوند سلام است. (الحشر: ۲۳) سلام بودن خدا یعنی بندگان از ظلمش در امان هستند (طوسی، بی تا: ج ۹، ۵۷۴؛ ابن عاشور، بی تا: ج ۲۸، ۱۰۷) و او از هر نقص و آفتی به دور است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۱۶۰) این وصف خداوند الهام بخش امنیت، آرامش و ثبات در رابطه‌ی انسان با خدا و رابطه‌ی خدا با وجود و حیات است. (فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۲۲، ۱۳۶) شایان ذکر است که خداوند دو گونه رحمت دارد: «رحمت رحمانیه» که مطلق و فراگیر است و همه چیز را دربر می‌گیرد (الأعراف: ۱۵۶، غافر: ۷) و «رحمت رحیمیه» که ویژه است، در مقابل عذاب الهی قرار دارد، نسبت به رحمت رحمانیه محدود است و تنها مؤمنان را در بر می‌گیرد. (رک: جوادی آملی، تسنیم، ۱۳۸۱: ج ۱، ۲۹۳)

سلام از مظاهر رحمت رحیمیه پروردگار است که تنها مؤمنان را در بر می‌گیرد (الأنعام: ۵۴) و کفار از آن بی‌بهره‌اند؛ زیرا مشمول لعن الهی شده‌اند. (الأحزاب: ۶۴، البقره: ۱۶۱ و...) برای برخورداری از رحمت ویژه الهی، شناسایی عوامل زمینه ساز آن لازم است. این عوامل شامل عوامل بینشی و رفتاری می‌گردد. از آنجا که هر رفتاری مسبوق به شناخت است، نقش بینش اساسی تر است. ابتدا عامل بینشی و سپس عوامل رفتاری را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۱. ایمان؛ عامل بینشی سلام

آنچه مربوط به حوزه عقاید و تفکر انسان می‌شود، بینش او را شکل می‌دهد. «ایمان» به عنوان تنها عامل بینشی سلام، در قرآن کریم قابل بررسی است. ایمان در لغت از ریشه «أمن» به معنای طمأنینه نفس و زوال ترس و در مقابل کفر است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۸،

(۳۸۸)، به معنای تصدیق نیز آمده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۸، ۳۸۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۹۰)

از دیدگاه قرآن جایگاه ایمان، قلب است. (الحجرات: ۱۴) ایمان امری اختیاری است و با عمل صالح رابطه تنگاتنگی دارد؛ دارای درجات است و امکان افزایش و کاهش دارد. (الأنفال: ۲؛ الأنعام: ۸۲) ایمان در برخی آیات به صورت مطلق ذکر شده (التحل: ۹۷) و در موارد بسیاری ایمان به خدا و روز قیامت با هم آمده‌اند. (البقره: ۶۲) در برخی موارد ایمان به آن چه به پیامبر (ص) نازل گردیده، مطرح شده است (محمد: ۲) و گاهی علاوه بر ایمان به خدا و روز قیامت و پیامبر (ص)، ایمان به فرشتگان، پیامبران و کتاب‌های دیگر (البقره: ۲۸۵) نیز مطرح گردیده است: «منظور از ایمان در قرآن، ایمان به سه اصل توحید، نبوت و معاد است که اساسی‌ترین آن‌ها ایمان به خداوند است». (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱۴۳)

در یک آیه خداوند پیامبر اکرم (ص) را مأمور می‌کند مؤمنان را مورد سلام قرار دهد «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (الأنعام: ۵۴)

مطابق آیه خداوند به منظور اکرام مؤمنان، پیامبر اکرم (ص) را مأمور می‌کند که به مؤمنان سلام کند. (ر.ک: ابن عاشور، بی تا: ج ۶، ۱۲۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۷، ۱۰۵) و یا این که سلام خدا را به مؤمنان برساند. (ر.ک: طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۴، ۴۷۶) بنا به نقل امام صادق (ع) این آیه در مورد تائبان نازل شده، سیاق آیات نیز در مورد توبه است. پس آیه به کسانی بشارت مغفرت و رحمت می‌دهد که توبه نصوح داشته‌اند تا دلگرم شده و اضطراب درویشان به آرامش مبدل شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۷، ۱۰۵)

محوریت ایمان به عنوان تنها عامل سلام در حوزه فکری بیانگر این است که برای دریافت رحمت و اسعه الهی، امتیّت و دیگر نعمات، اولین گام قرار گرفتن در زیر چتر ایمان است. مؤمن در این مسیر تا جایی پیش می‌رود که برترین برگزیده خلقت، حضرت محمد (ص)، به عنوان واسطه لطف الهی او را مورد سلام قرار می‌دهد. کسانی که از سر غفلت مرتکب گناه شده‌اند نیز در صورت توبه مشمول سلام رسول و رحمت خداوند.

۲-۲. عوامل رفتاری سلام

به آنچه در حوزه عمل و رفتار انسان نمود پیدا می کند، عوامل رفتاری گفته می شود. عوامل رفتاری سلام، صبر، عمل صالح و تقوا و هدایت پذیری است.

۲-۲-۱. صبر

صبر از عواملی است که سبب می گردد انسان خاکی مورد سلام فرشتگان الهی در بهشت برین قرار گیرد. (الرعد: ۲۳-۲۴) صبر در لغت به معنای حبس نفس و در مقابل جزع است. (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۴، ۴۳۸) به عبارت دیگر خویشن داری بر انجام چیزی که شرع و عقل تقاضا می کند یا خویشن داری از چیزی که عقل و شرع از آن نهی می کند، صبر نامیده می شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۷۴)

صبر دارای مفهوم وسیعی است که اکثر اعمال اخلاقی و حتی همه آنها به نوعی تحت عنوان صبر قرار می گیرند. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۸۵) آیات ۱۹-۲۳ سوره رعد در توصیف خردمندانی است که به عهد خود وفا دارند، نقض میثاق نمی کنند و به پیوندهایی که خداوند به آنها امر کرده، پایبند هستند، در مقابل او خشوع می کنند و از سختی حساب در قیامت می ترسند و برای جلب خشنودی خداوند، صبر می کنند، نماز به پا می دارند و از آن چه خداوند روزی آنها نموده، انفاق می کنند و به وسیله خوبیها، بدیهای خود را از بین می برند. جایگاه این افراد، باغهای جاودان بهشتی است که علاوه بر خود پدران، همسران و فرزندان صالح آنها نیز از آن برخوردار هستند و فرشتگان از هر دری که وارد می شوند بر آنها سلام می کنند. (الرعد: ۲۳-۱۹)

این ورود ملائک در هر جا و هر زمان است. (ابن عاشور، بی تا: ج ۱۲، ۱۷۸) سلامشان امنیت، آرامش، صفا و گشایش را در بر می گیرد. (فضل الله، ۱۴۱۹: ج ۱۳، ۴۸) عاقبتی خوب و به دور از هر گونه بدی. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ۳۴۷) و این سلام به خاطر صبر خردمندان است: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». (الرعد: ۲۴) صبری همه جانبه، بر مصیبت، در مقابل معصیت و بر طاعت آن هم برای خدا. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ۳۴۳)

در حقیقت پشتیبان همه برنامه‌های سازنده فردی و اجتماعی، شکیبایی است، اگر صبر نباشد هیچ‌یک از برنامه‌ها به جایی نمی‌رسد؛ زیرا در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی وجود دارد که جز با نیروی استقامت نمی‌توان بر آن‌ها پیروز شد، از این رو خداوند بعد از بیان ویژگی‌های «اولوالالباب»، صبر آن‌ها را ستوده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ۱۹۴)

۲-۲-۲. عمل صالح و تقوی

عامل رفتاری دیگری که سبب سلام خداوند می‌گردد، عمل صالح و تقواست. (النحل: ۳۲) عمل در لغت به معنای هر فعلی است که با اراده انجام شود. عمل خاص‌تر از فعل است، چون فعل شامل همه کارها اعم از با اراده یا بی اراده می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۸) تقوا نیز در لغت به معنای حفظ و نگهداری نفس (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۲) و صیانت از آن در مقام عمل است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱۳، ۱۸۵)

خداوند در قرآن با تأکید بر این که به اعمال انسان‌ها علم و احاطه دارد، از هیچ‌یک غافل نیست (الأنعام: ۱۳۲) بر انجام اعمال صالح تشویق نموده و به کسانی که اعمال صالح انجام دهند، پاداش چند برابر، (سبأ: ۳۷) بهشت جاودان، (الأحقاف: ۱۴) درجات بالا (طه: ۷۵) و برخورداری بدون حساب از نعمات بهشتی (غافر: ۴۰) را وعده داده است. انسان‌ها را به کسب تقوا توصیه نموده (التغابن: ۱۶) و آن را محور کرامت (الحجرات: ۱۳) و بهترین توشه خوانده است. (البقره: ۱۹۷)

متقین که همواره مراقب اعمال خود هستند، از هرگونه ناراحتی و سختی، خواه هنگام مرگ و خواه بعد از آن در امان هستند: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ ذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (النحل: ۳۱-۳۲)

خداوند متقین را با واژه «طیبین» توصیف نموده، یعنی عاری از هرگونه گناه، شرک و پلیدی هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۲، ۲۳۶) فرشتگان نیز هنگام قبض روح به آن‌ها سلام نموده، به آن‌ها خبر از در امان بودن از هرگونه ناراحتی، بدی و... را می‌دهند و بشارت

می دهند به خاطر اعمالی که انجام دادید، وارد بهشت شوید. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۲۸۵؛ مراغی، بی تا: ج ۱۴، ۷۵)

نکته قابل توجه در این آیه این است که خداوند صریحاً عمل را عامل ورود متقین به بهشت و مورد سلام قرار گرفتن از جانب فرشتگان بیان نموده و می فرماید: «بما کُنتم تعملون»، فعل را به صورت مضارع استفاده نموده که دلالت بر سیره همیشگی آن‌ها نموده و بیانگر این است که متقین همواره در پی انجام دستورات الهی بوده‌اند.

خداوند بعد از بیان جایگاه سابقان در بهشت و ذکر نعمت‌هایشان، پاداش‌ها را نشأت گرفته از اعمالشان دانسته: «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا * إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا» (الواقعه: ۲۶-۲۴)

۲-۳- تبیین از هدایت

یکی دیگر از عواملی که زمینه ساز سلام الهی می گردد، هدایت پذیری و تبعیت از هدایت است. (طه: ۴۷) تبعیت به معنای پشت سر و دنبال کسی رفتن است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۸، ۲۸؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۴، ۳۰۶) خواه در عمل و به صورت محسوس و خواه در عقیده و فکر و به صورت معنوی. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱، ۳۷۸)

هدایت در مقابل ضلالت است. (فرایدی، ۱۴۱۰: ج ۴، ۷۸) به راهنمایی با لطف، هدایت گفته می شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۳۶) طبق آیات قرآن، هدایت منحصرأ در اختیار خداوند است، (یونس: ۳۵) و قرآن کتاب هدایتی است (فصلت: ۴۲) که برای هدایت همه انسان‌ها نازل شده است؛ (آل عمران: ۴) اگر چه گروه خاصی از آن بهره‌مند می شوند. (البقره: ۲)

خداوند حضرت موسی و هارون را مأمور می کند که در ضمن معرفی خود و تبیین دعوتشان به فرعون به او بگویند: سلام بر کسی است که از هدایت تبعیت کند و عذاب در انتظار تکذیب کنندگان است: «فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَوَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (طه: ۴۸-۴۷)

سلام در این جا به معنای سلامتی و مصون ماندن از عذاب (ر.ک: طوسی، بی تا: ج ۷، ۱۷۷) و یا تحیت فرشتگان نگهبان بهشت است. (ر.ک: زمخشری ۱۴۰۷: ج ۳، ۶۷) البتّه چون سلام مطلق ذکر شده است می توان هر دو معنای ذکر شده را برای آن در نظر گرفت. آن چه به صورت کلی از عبارت «سَلَامٌ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی» برداشت می شود، ترغیب به قرار گرفتن در راه هدایت است، پیامبر اسلام (ص) نیز در نامه هایی که برای دعوت سران کشورهای مختلف به اسلام می نوشت، این عبارت را در ابتدای نامه ذکر می کرد. (ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۴، ۳۰۱)

۲-۲-۴. بندگی و احسان

عبودیت و احسان از عوامل دریافت سلام است. عبودیت به معنای اظهار تذلل است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۴۲) هر کمالی که در قرآن کریم یا روایات به افراد اعم از پیامبر (ص) و غیر پیامبر نسبت داده شده است، با در نظر گرفتن عبودیت آنها بوده است. (جوادی آملی، تسنیم، ۱۳۸۹: ج ۲، ۳۹۶) احسان نیز عام تر از انعام و بالاتر از عدل است؛ زیرا عدل آنست که آنچه بر عهده دارد بدهد و آنچه برای اوست بگیرد؛ ولی احسان آن است که بیشتر از آنچه بر عهده دارد، بدهد و کمتر از آنچه برای اوست بگیرد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۳۷) نیکوکار کسی است که عملش برای خدا باشد. (تقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۱۶۰)

احسان و نیکوکاری معنای وسیعی دارد که هم اطاعت خدا و هم انواع نیکی ها به خلق خدا را شامل می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۲، ۳۲۱) کم خوانیدن در شب، استغفار سحرگاهی، بخشش به نیازمندان، (ابراهیم: ۲۴-۲۵) چشم پوشی از دنیا و روداشتن به آخرت، (الاحزاب: ۲۸-۲۹) اقامه نماز و ادای زکات (لقمان: ۳-۴) از جمله اوصاف محسنین در قرآن است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ج ۴، ۵۸۱)

در سوره صافات به برخی از انبیاء اشاره شده و در پایان سوره، مرسلین مشمول سلام گشته اند: «وَسَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِیْنَ» (صافات: ۱۸۱) اما برای برخی از انبیاء، سلام جداگانه ای ذکر شده است و به محسن و عبد بودن آنان اشاره شده است. اولین سلام با قید «فی

العالمین» منحصر به حضرت نوح است. «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * اِنَّا كَذَلِكُمْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» (صافات: ۸۱-۷۹) در آیات بعدی به حضرت ابراهیم، (صافات: ۱۰۹-۱۱۱) موسی و هارون (صافات: ۱۲۰-۱۲۲) و الیاسین (صافات: ۱۳۰-۱۳۲) سلام فرستاده شده و به بندگی و احسان آنان اشاره شده است. در حقیقت مقام عبودیت و بندگی و هم چنین ایمان توأم با احسان و نیکوکاری، دلیل اصلی لطف ویژه خدا به انبیاء است. قطعاً این دو وصف فراتر از ایمان و عمل صالح است.

۳. عوامل لعن

لعن از مظاهر غضب پروردگار است، هرچند از طرف خداوند جز خیر و رحمت چیزی نازل نمی‌شود و او در آغاز بر کسی خشم نمی‌گیرد؛ بلکه غضب او کیفری است و انسان‌ها با کج‌روی گرفتار غضب الهی می‌شوند. (رک: جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۱، ۵۲۳) از آنجا که لعن قطع رحمت و دور شدن از هرگونه خیر و لطف الهی است؛ شایسته است هر انسان مؤمن و معتقدی که طالب قرب الهی است اسباب و عوامل زمینه ساز لعن را بشناسد. عوامل لعن، شامل عوامل بینشی و رفتاری می‌گردد که به ترتیب بررسی می‌شود.

۳-۱. عوامل بینشی لعن

عوامل بینشی «لعن» عبارتند از کفر، ارتداد و نفاق که به ترتیب هر یک را با ذکر آیات مربوط، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱-۱. کفر

کفر مهم‌ترین عامل لعن در قرآن کریم است و بیشترین آیات لعن را به خود اختصاص داده است. در نه آیه کافران لعن شده‌اند. (ر.ک: الأحزاب: ۶۴؛ البقره: ۱۶۱؛ الأعراف: ۳۸؛ البقره: ۸۸؛ العنکبوت: ۲۵؛ النساء: ۴۶؛ البقره: ۸۹؛ المائده: ۷۸؛ التوبه: ۶۸) کفر در اصل به معنای پوشاندن است. (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۲۲: ۸۹۷)

به کسی که کفر به خدا تمام قلبش را پوشانده است، کافر می‌گویند. این کفر در مقابل ایمان است. کسی که با ترک شکر، نعمت را می‌پوشاند نیز کافر است و این کفر در مقابل شکر به کار می‌رود. (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۵، ۱۴۶) کافر در عرف دین به کسی گفته می‌شود که وحدانیت یا نبوت یا شریعت یا هر سه را انکار کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۵)

از آیات قرآن استفاده می‌شود، کافران همواره گرفتار عذاب الهی خواهند بود و به تقاضای مهلت آنان پاسخی داده نمی‌شود، هیچ کس آن‌ها را یاری نخواهد کرد، (فاطر: ۳۶) خداوند کافران را لعن کرده و از عذاب الهی بیم داده است: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَّا نَصِيرًا». (الأحزاب: ۶۵-۶۴)

در جایی دیگر تأکید کرده است که اگر کافران همین‌گونه که هستند، در حال کفر از دنیا بروند؛ علاوه بر خداوند، تمامی فرشتگان و مردم آن‌ها را لعن می‌کنند. (البقره: ۱۶۱) مشرکان از کافرانی هستند که مورد لعن قرار گرفته‌اند، (العنکبوت: ۲۵) یهود نیز در زمره کافران مورد لعنند که در قرآن کریم مکرر مورد لعن قرار گرفته‌اند. (ر.ک: البقره: ۸۸؛ المائده: ۱۳؛ المائده: ۷۸ و....) خداوند در دو مورد (النساء: ۴۶ و البقره: ۸۸) صریحاً قوم یهود را به خاطر کفر و نداشتن ایمان مورد لعن قرار می‌دهد.

با اندک تأملی در آیات ذکر شده، روشن می‌شود خداوند بعد از اتمام حجّت و عدم هدایت، کفار را مورد لعن قرار داده است؛ در آیه ۸۹ سوره بقره با تذکر این مطلب که آنها به حقانیت دین، علم داشتند و از پذیرش آن سر باز زدند می‌فرماید: «فَلَعَنَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» در آیه ۴۶ سوره نساء بعد از بیان این که آنان به تحریف کتاب پرداختند، با زبان اعلام اطاعت می‌نمودند و در عمل عصیان می‌ورزیدند، تأکید می‌نماید که اگر اطاعت می‌نمودند برای آن‌ها بهتر بود؛ ولی با این کار خود را مستحق لعن نمودند: «لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ»

۳-۱-۲. نفاق

نفاق از دیگر عوامل بینشی لعن در قرآن کریم است. خداوند در سه آیه منافقان را مورد لعن و غضب خویش قرار داده است. (ر.ک: الفتح: ۶؛ التوبه: ۶۸؛ الأحزاب: ۶۱)

برای نفاق دو اصل ذکر شده است، یکی از بین رفتن و انقطاع چیزی و دیگری مخفی کردن و اغماض. «نَفَقَ» نقبی در زمین است که درب دیگری برای خروج دارد. نافقا جایی است که «یربوع» (موش صحرايي یا راسو) (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۷، ۹۸) برای خود می سازد که هر گاه دشمن از «قاصعا»، لانه آشکارش، به او حمله کرد، او از این مکان که مخفی است و «نافقاء» نامیده می شود، خارج گردد. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۱۰۰۱)

منافق نیز هر چیزی را که برخلاف ظاهرش است، کتمان می کند و گویی در خفا از ایمانش خارج می شود. قرآن کریم منافقان را، مکرر مورد نکوهش قرار داده است و زشتی های اخلاقی، دروغ ها و دسیسه ها و فتنه هایشان را متذکر گردیده است (ر.ک التوبه: ۱۰۱؛ الحشر: ۱۱؛ آل عمران: ۱۶۷) و در مواردی آن ها را به شدیدترین نحو تهدید کرده؛ از قبیل این که در دنیا مهر به دل هایشان زده و بر گوش و چشم آن ها پرده می افکند، در ظلمات رهایشان می کند، به طوری که دیگر راه سعادت خود را نبینند (البقره: ۱۷-۱۸) و در آخرت در پایین ترین درجات جهنم جای می گیرند. (النساء: ۱۴۵)

خداوند در مواضع متفاوت منافقان را لعن کرده است. گاه آنان را همراه با کافران لعن نموده و می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ». (التوبه: ۶۸) و گاه از لعن آنان همراه با مشرکان سخن گفته است. (الفتح: ۶) در موردی دیگر خداوند منافقان، بیمار دلان و شایعه پراکنان را تهدید می کند که اگر دست از اعمال خود برندارند از شهر اخراج می شوند، لعنت شده و ریخته شدن خونشان برای مسلمانان حلال می گردد. (الأحزاب: ۶۱-۶۰)

در جایی دیگر با عنوان شجره ملعونه به لعن منافقان اشاره شده است: «وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ مِمَّا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا». (الاسراء: ۶۰)

شجره در لغت به معنای چیزی است که رشد و نمو می کند و شاخ و برگ می گیرد، اعم از مادّی و معنوی. (مصطفوی، ۱۳۶۶: ج ۶، ۱۹) شجره ملعونه فقط در این آیه ذکر شده است و در جای دیگری سخنی از آن به میان نیامده است. به همین جهت سبب ابهام گردیده است (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۷۸) چون در قرآن درخت ملعونی دیده نمی شود، پس یکی از اقوام و گروه هایی که مورد لعن قرار گرفته اند شجره ملعونه است. (قرشی، ۱۳۷۷: ج ۶، ۹۹) از آن جا که فقط منافقین هستند که ماهیت آنان معلوم نبوده و می توانند همواره ایجاد فتنه کنند و سبب آزمایش مردم گردند، بنابراین منظور از شجره ملعونه همان گونه که در روایات آمده است بنی امیه است که با نفاق خود سبب انحراف اسلام از مسیر خود گردیدند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۴۰، ۱۳)

با عنایت به این مطلب که نفاق به مراتب خطرناک تر از کفر و... است و آثار تخریبی بیشتری بر جامعه باقی می گذارد، مجازات سنگین تری نیز در انتظار آنان است؛ لذا منافقین علاوه بر این که مشمول مجازات کافران می گردند و در کنار کفار مورد لعن قرار گرفته اند؛ همراه با مشرکین نیز قلمداد گردیده و به عذاب های آنان نیز مبتلا خواهند بود.

۳-۱-۳. ارتداد

از دیگر عوامل بینشی لعن در قرآن کریم «ارتداد» است. در یک آیه به لعن مرتد اشاره شده است. (آل عمران: ۸۷-۸۸) ارتداد از ریشه «رَدَد» و در لغت به معنای بازگشت است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۴۹) در اصطلاح، کفر بعد از اسلام است و به شخصی که از اسلام به کفر برگردد، «مرتد» می گویند. «مرتد» بر دو قسم است:

۱. مرتد فطری: کسی است که پدر و مادرش مسلمان بوده اند و پس از بلوغ و پذیرش اسلام از آن برگردد.

۲. مرتد ملّی: کسی است که در اصل کافر یا محکوم به کفر باشد، اما اسلام آورده، سپس کافر شود. (ر.ک: ابن بابویه، ۱۴۱۵: ۴۷۴؛ محقق حلّی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۲۳۰؛ سبحانی، ۱۳۸۷: ۳۶۴)

قرآن کریم با تعبیرهای گوناگون از ارتداد یاد نموده است، مانند برگشت از دین، (البقره: ۲۱۷) بازگشت به عقب، (آل عمران: ۱۴۴) کفر بعد از ایمان، (آل عمران: ۱۰۰) کفر بعد از اسلام (التوبه: ۷۴) و بازگشت به آئین کافران. (ابراهیم: ۱۳)

خداوند مرتدان را ظالم خوانده و با بیان عدم هدایت آنان می‌فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آل عمران: ۸۷-۸۶).

این که چرا خداوند آن‌ها را هدایت نمی‌کند، دلیل آن روشن است؛ فرد مرتد پیامبر(ص) را با نشانه‌های روشن شناخته و به رسالت او گواهی داده است؛ بنابراین در بازگشت و عدول از اسلام، ظالم و ستمکار است و راهی که برگزیده او را به رستگاری نمی‌رساند و سبب نجات او نمی‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۳، ۳۴۰) البته خداوند این گروه را تا زمانی که بر این صفت باقی باشند، هدایت نخواهد کرد و این با هدایت آنان در صورت توبه منافات ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۳، ۳۴۰)

مرتدان ظالم، چنان در فساد و گناه فرو می‌روند که مورد نفرت تمام افراد عاقل و هدفمند عالم، اعم از انسان و فرشتگان؛ بلکه از آن بالاتر، مورد خشم و غضب و لعن پروردگار قرار می‌گیرند. شاید نفرین مردم، حتی کافران، به افراد مرتد به این جهت است که وجدان‌های آگاه و فطرت‌های سالم، این اعراض و کفر آگاهانه را محکوم می‌نمایند. شاید هم از این روست که شعاع کفر آگاهانه به نسل‌ها و عصرها سرایت کرده و افراد زیادی را در آتش خود می‌سوزاند. (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۱۰۵ و ۱۰۶)

۳-۲. عوامل رفتاری لعن

عوامل رفتاری لعن شامل کتمان حقیقت، ظلم، نقض عهد، فساد، اذیت خدا و رسول خدا، اضلال، قتل عمد مؤمن، کذب و افترا است. اینک هر یک را با توجه به آیات مربوط به آن جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۲-۱. کتمان آیات الهی

آنچه از دیر زمان باعث حق کشی های فراوان در جوامع انسانی شده و اثرات مرگبار آن تا امروز نیز ادامه دارد، مسأله کتمان حق است که یکی از عوامل لعن در قرآن کریم به شمار می رود. در یک آیه خداوند کتمان کننده را مورد لعن قرار داده است. (البقره: ۱۵۹)

کتمان در مقابل اعلان است، (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ج ۵، ۳۴۳) یعنی پنهان کردن سخن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۰۲) یا چیزی که در ضمیر و قلب است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱۰، ۲۴) در قرآن کریم کتمان کنندگان از ظالم ترین افراد شمرده شده اند (البقره: ۱۴۰) که خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و برای آن ها عذاب دردناکی مهیا نموده است. (البقره: ۱۷۴) خداوند مجازات کتمان کنندگان را لعنت خداوند و تمامی لعن کنندگان ذکر نموده است؛ و هر دو را مطلق بیان نموده، تا بیانگر تمامی لعنت هایی که از هر لعنت کننده سر بزند باشد: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبُحُرِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْهُدَىٰ مِنَ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (البقره: ۱۵۹)

خداوند از علماء پیمان گرفته است که علم خود را در بین مردم منتشر نمایند، آیات هدایت خدا را از خلق خدا پنهان نکنند که اگر پنهان کنند و از انتشار علم خود دریغ ورزند، در حقیقت حق را انکار نموده اند؛ پس خداوند از رحمت و سعادت دورشان می کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۳۹۰)

«لاعنون» معنای وسیعی دارد که نه تنها مؤمنان و فرشتگان را شامل می شود؛ بلکه علاوه بر آن هر موجودی که با زبان حال یا قال سخن می گوید هم در این مفهوم وسیع داخل است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۵۵۲)

تهدید و مذمتی که در این آیه نسبت به کتمان کنندگان آمده است، در قرآن منحصر به فرد است؛ زیرا این عمل زشت می تواند امت ها و نسل هایی را در گمراهی نگه دارد همان گونه که اظهار حق، می تواند مایه حیات و نجات امت ها شود؛ کتمان از بزرگ ترین گناهان است؛ زیرا مانع هدایت مردم و باعث باقی ماندن نسل ها در گمراهی است، بنابراین هم ظلم به خداوند است و هم ظلم به حق مردم نسبت به هدایت یافتن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۵۴۹)

۳-۲-۲. ظلم

از دیگر عوامل رفتاری که سبب لعن در قرآن کریم گردیده است، ظلم است. در سه آیه خداوند ظالمان را مورد لعن قرار داده است. (غافر: ۵۲؛ هود: ۱۸؛ الأعراف: ۴۴) ظلم در اصل به معنای قرار دادن چیزی با تعدی در غیر موضع خود است. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۶۱۷) مصطفوی اصل واحد این ماده را از بین رفتن حق و به جا نیاوردن آن، خواه در مورد نفس یا غیر آن، اعم از عاقل و غیرعاقل می‌داند که شامل حقوق مادی و معنوی و روحانی است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۷، ۱۷۱) واژه ظلم برای گناه بزرگ و کوچک به کار می‌رود. همان‌طور که به انسان در حال تعدی ظالم گفته می‌شود، به ابلیس هم ظالم گفته می‌شود. هرچند میان این دو ظلم، یعنی ظلم آدم و ابلیس تفاوت بسیاری وجود دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۳۸)

خداوند ظالمان را به انواع عذاب‌ها مانند: عذاب الیم، (ابراهیم: ۲۲) مقیم (الشوری: ۴۵) و... تهدید نموده است. از جمله آثار و پیامدهای ظلم، علاوه بر لعن، محروم ماندن از هدایت، (ص: ۷) به سختی جان دادن، (النساء: ۹۷) عدم رستگاری (یوسف: ۲۳) و هلاکت (نوح: ۲۸) است.

خداوند کسانی را که ایمان نمی‌آورند و به تکذیب رسولان الهی می‌پردازند، ظالم دانسته و بارها به آن اشاره نموده است: (البقره: ۵۱؛ الأنفال: ۵۴؛ التمل: ۱۴) خداوند بارها خبر از اعتراف کافران به ظلم خود در روز قیامت می‌دهد (الانبیاء: ۱۴) و در معرفی روز قیامت نیز، به لعنت ظالمان در آن روز اشاره می‌نماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (غافر: ۵۲)

گویی عذرخواهی و عذرتراشی ظالمان در آن روز، به قدری مشهور است که خداوند برای معرفی روز قیامت، به آن اشاره می‌نماید. این مطلب بیانگر رسوایی آن‌ها است؛ البته این مربوط به بعضی از مراحل روز قیامت است. به دلیل اینکه آیات دیگری بر عدم سخن گفتن مردم در روز قیامت دلالت می‌کند و اذن سخن گفتن، در بعضی از مراحل قیامت صورت می‌گیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۷، ۳۳۸)

قرآن خبر از لعن ظالمان در روز قیامت می‌دهد، شاید به این جهت که لعن آن‌ها در دنیا امر شایعی است که نیاز به بیان ندارد، همواره ظالم مورد لعن همگان است. خداوند با بیان لعن آن‌ها در قیامت، تأکید می‌نماید که در آن روز عظیم نیز ندای لعن به ظالمان سر داده خواهد شد، این ندا در دو موضع محاسبه اعمال (هود: ۱۸) و هنگام گفتگوی بهشتیان با ظالمان (الأعراف: ۴۴) بیان می‌گردد.

۳-۲-۳. نقض عهد

از دیگر عواملی که در قرآن کریم زمینه‌ساز لعن گردیده، نقض عهد است (الرعد: ۲۵؛ المائده: ۱۳) که از بدترین اعمال در زندگی اجتماعی می‌باشد و موجب اختلال نظم و سلب اطمینان و متزلزل شدن امور و توقف جریان‌ات اجتماعی می‌گردد. «نقض» در اصل به معنای شکستن است، (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۱۰۰۷) شکستن آنچه که محکم شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱۲، ۲۲۳) «عهد» در لغت به معنای «حفظ و نگهداری و مراعات چیزی است». (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۰۳)

قرآن کریم برای مطلق عهد، جایگاه و اهمیت ویژه‌ای قائل است و انسان را در برابر آن مسؤول می‌داند. (الإسراء: ۳۴) خداوند نیز به عهدش وفا می‌کند و احدی از او باوفاتر به عهدش نیست، (التوبه: ۱۱۱) از این رو، به انسان‌ها نیز دستور می‌دهد که به عهد خویش وفا کنند. (البقره: ۴۰)

پیمان شکنانی که مورد لعن قرار گرفته‌اند، یهودیان و کافران و قطع کنندگان پیوندهای الهی هستند. در آیه ۱۲ سوره مائده پیمان خدا با بنی اسرائیل مبنی بر اقامه نماز، ادای زکات، ایمان به رسولان الهی، نصرت انبیا و انفاق ذکر شده است. یکی از پیامدهای نقض این پیمان، لعن الهی است: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ...» (المائده: ۱۳) مسخ شدنشان یکی از مصادیق لعن است.

در برابر صفات نیکو و بارز اولوالألباب در وفای به عهد و ارتباط با آنچه خداوند بر وصل آن فرمان داده (الرعد: ۱۹-۲۰)، قرآن به گروهی اشاره می‌کند که عهد و پیمان می‌شکنند و آنچه را امر به وصل آن شده، قطع می‌کنند: «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ

مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (الرعد: ۲۵) این عهد شامل ایمان به خدا، انبیاء، کتب الهی و پیمان با بندگان خداست. به عبارتی عهد خداوند آن است که انسان در عقیده، اخلاق و عمل به امور دینی پایبند باشد. (زحیلی، ۱۴۱۸: ج ۱۳، ۱۶۰)

ذکر صفت آنچه خدا به وصل آن امر کرده است، از باب ذکر خاص بعد از عام است و در حقیقت مصداقی از مصادیق نقض عهد است و شامل قطع ارتباط با ارحام، قطع ارتباط با برادران دینی، قطع ارتباط با امت اسلامی و قطع ارتباط با امام مسلمین است. (رک: جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۲، ۵۵۸-۵۶۶)

۳-۲-۴. فساد

فساد یکی دیگر از عوامل رفتاری لعن است. در قرآن کریم، فسادکنندگان در زمین دوبار مورد لعن الهی قرار گرفته‌اند. (الرعد: ۲۵؛ محمد: ۲۳ و ۲۲) فساد هرگونه خارج شدن از حالت اعتدال است، خواه کم یا زیاد باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۶) فساد در مقابل صلاح است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۳، ۳۳۵) و با ایجاد اختلال در نظم و اعتدال چیزی حاصل می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۶) به طور کلی، فساد در زمین یک معنای بسیار وسیع دارد که بزرگ‌ترین جنایات، مانند جنایات فرعون و سایر جبّاران و کارهای کمتر از آن را و حتی گناهانی همچون کم‌فروشی و تقلب در معاملات را شامل می‌شود. البته با توجه به مفهوم وسیع فساد که هرگونه خروج از حد اعتدال را شامل می‌شود، این وسعت قابل درک است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ۲۰۴)

خداوند خطاب به منافقان می‌فرماید: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (محمد: ۲۲-۲۳)

۳-۲-۵. اذیت خدا و رسول خدا (ص)

از دیگر عوامل لعن در قرآن کریم، آزار و اذیت خدا و رسول خداست. خداوند در یک آیه اذیت کنندگان خدا و پیامبر را به لعن الهی در دنیا و آخرت و عذاب خوارکننده بیم داده است. (الأحزاب: ۵۷)

اذیت از ریشه «أذی» است. یعنی هرگونه آزار و اذیت جسمی و روحی (همراه با عواقب آن) که به هر صاحب حقی، در طول زندگی یا پس از آن برسد، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱) در اصل هر چیزی که ناخشنودی و ناسازگاری طبع را سبب شود، اذیت خواهد بود. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱، ۶۵)

خداوند در قرآن کریم، آزار دادن زنان و مردان مؤمن را گناه مبین خوانده است. (الأحزاب: ۵۸) هم چنین مؤمنان را از آزار پیامبر (ص) چنان که قوم یهود، حضرت موسی را آزرده، برحذر می‌دارد. (الأحزاب: ۶۹) در قرآن کریم آزار خدا و پیامبر اکرم (ص) سبب لعن در دنیا و آخرت معرفی گردیده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا». (الأحزاب: ۵۷) در مورد «يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» دو نظر مطرح است:

- ۱- انجام کارهایی که مورد پسند خدا و رسول نیست مثل کفر، معاصی، انکار نبوت
- ۲- آزار رساندن به رسول خدا (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۵۹) زیرا خداوند منزّه است از اینکه کسی او را بیازارد. پس ذکر نام خدا با رسول (ص) در جهت تشریف رسول است. آزار رسول، آزار خداست، زیرا پیامبر از سوی خدا آمده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۳۸) برخی تفاسیر مصداق‌هایی از آزار به پیامبر اکرم (ص) را بیان نموده‌اند: (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱۱، ۲۶۳؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ج ۱۳، ۱۲۲؛ ابن عاشور، بی تا: ج ۲۱، ۳۲۷)

خداوند در آیات بعد به آزاررسانی بنی اسرائیل به حضرت موسی (ع) اشاره فرموده و به مؤمنان تذکر می‌دهد که مانند آن‌ها نباشند. (الأحزاب: ۶۹) یکی از آشکارترین اعمالی که قرآن کریم به آن اشاره می‌نماید بازگشت بنی اسرائیل به کفر بود زمانی که سخنان

حضرت هارون(ع) که جانشین حضرت موسی(ع) بود را اطاعت ننموده و به گمراهی افتادند پس باید از جانشینان واقعی پیامبر پیروی نمود.

۳-۲-۶. اضلال

از دیگر عوامل رفتاری که سبب لعن در قرآن کریم گردیده است، اضلال و گمراه نمودن دیگران است. خداوند در سه آیه به این موضوع اشاره کرده است. (الأحزاب: ۶۷-۶۸؛ القصص: ۴۱-۴۲؛ الأعراف: ۳۸) اضلال ضد هدایت و ارشاد است (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۱۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۵، ۴۱۰) و ضلالت هدایت نشدن به سوی مقصود است، خواه حق یا باطل باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۱۰)

در قرآن کریم گاه اضلال به خداوند نسبت داده شده است که نوعی مجازات و عذاب کافران و گناهکاران است و در واقع ضلالت آنها سبب این اضلال الهی می شود و گاه از اضلال مردم توسط برخی سخن به میان آمده است. هر کس گمراه شود، ضلالت او به خودش آسیب می رساند. (یونس: ۱۰۸)

خدا فرعونیان را در زمره ملعونین قرار داده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَتَمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ». (القصص: ۴۱-۴۲)

آنان رهبرانی هستند که به سوی آتش دعوت می کنند. دعوت به آتش یعنی دعوت به کارهایی مانند ظلم، فساد، کفر و گناهان و... است که زمینه ساز آتش است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۱۲۹) در حقیقت اضلال الهی، زمانی با عدالت خداوند در تضاد است که اضلال خداوند ابتدائی باشد؛ یعنی خود آنها قبلاً کاری نکرده باشند که مستوجب این اضلال شوند؛ اما اگر این اضلال، مجازات کفر و جحودی باشد که آنها قبل از دیگران مرتکب شده اند، منافاتی با عدالت خداوند ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۸) برخی بر این باورند که با توجه به «اتَّبَعْنَاهُمْ» آنها هم در دنیا و هم در آخرت مورد لعن قرار می گیرند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۳۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۱۲۹)

۳-۲-۷. قتل عمد مؤمن

یکی دیگر از عوامل رفتاری لعن، قتل عمد مؤمن است. (النساء: ۹۳) «قتل» در اصل در مقابل «حیات» و عملی است که با آن مرگ تحقق می‌یابد. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۹، ۱۹۳) از قتل در قرآن تعبیر به خطای بزرگ شده است (الإسراء: ۳۱) و قتل یک انسان مساوی با قتل تمامی انسان‌ها دانسته شده است. (المائدة: ۳۲)

خداوند کسی را که مرتکب قتل عمد مؤمن شود به سختی تهدید نموده و مورد لعن قرار داده است: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا». (النساء: ۹۳)

برخی با بیان این که فقط کفر سبب خلود در آتش است و قتل عمد مؤمن کفر نیست، منظور از «خلود» را مبالغه در زیاد ماندن می‌دانند. (ابن عاشور، بی تا: ج ۴، ۲۲۳)

علامه طباطبایی معتقد است: «آیات النساء: ۴۸ و الزمر: ۵۳ صلاحیت دارد که آیه مذکور را مقید سازد اگر چه در آیه خداوند وعده آتش خالد و دائم را می‌دهد؛ اما صراحتی در حتمی بودن آن نیست و ممکن است به وسیله توبه و شفاعت مورد عفو قرار گیرد» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۵، ۴۱) پس توبه کسی که مؤمنی را به عمد بکشد پذیرفته است. (ر. ک: طبری، ۱۴۱۲: ج ۵، ۲۲۱؛ روح المعانی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۱۱۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۵، ۲۱۶)

۳-۲-۸. کذب

یکی دیگر از عوامل رفتاری لعن، دروغ است. در قرآن کریم در دو جریان مهم لعان (النور: ۷) و مباحله (آل عمران: ۶۱)، در نهایت دروغ‌گو مورد لعن قرار گرفته است. کذب در اصل به معنای مقابل صدق است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۱۰، ۳۴) آن چه بر خلاف واقع است، خواه عمدی یا از روی خطا باشد، کذب است. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۱۵۷) در واقع کذب مبدأ هر انحراف و ضلالتی است، زیان دروغ، قبل از هر کسی به شخص دروغ‌گو بر می‌گردد. (غافر: ۲۸)

یکی از مصادیق لعن کاذب، آیه مباحله است که خداوند خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (آل عمران: ۶۱)

مباحله از نظر مفهوم متداول، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است به این ترتیب که افرادی که با هم در یک مسئله مهم مذهبی گفتگو دارند، در یک جا جمع می‌شوند و به درگاه خدا تصرّح می‌کنند، از او می‌خواهند که دروغ‌گو را رسوا سازد و مجازات کند. مسأله مباحله به این شکل شاید در بین عرب تا روزگار پیامبر(ص) سابقه نداشت و راهی بود که صددرصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر(ص) می‌کرد. (زحیلی، ۱۴۱۸: ج ۳، ۲۴۸)

از دیگر مواردی که لعن دروغگو مطرح می‌گردد، قضیه لعان است یعنی «کسانی که همسران خود را متهم می‌کنند و گواهی‌های جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه شهادت دهد که از راستگویان است و در پنجمین بار باید بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد». (النور: ۶-۷)

۳-۲-۹. افترا

یکی دیگر از عوامل رفتاری لعن در قرآن کریم، افترا است. خداوند افترا زنندگان را لعن کرده است. (هود: ۱۸؛ النور: ۲۳؛ التوبه: ۳۰؛ اعراف: ۳۶-۳۸) افترا در اصل به معنای قطع کردن و شکافتن است. (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۲۲: ۸۱۵) در اصطلاح به معنای از پیش خود چیزی گفتن و آن را به کسی نسبت دادن است. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱، ۳۳۰)

نسبت این معنی با اصل ممکن است در این باشد که فرد با افترای به دیگری و متهم کردن وی، ارتباط او را با جامعه قطع می‌کند. (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷: ۹۱) در واقع، افترا نوعی کذب است، با این تفاوت که افترا دروغ بر ضدّ دیگران است، سخنی که دیگران به آن رضایت ندارند، اما کذب گاهی در حقّ خود است و گاه در حقّ دیگران است؛ علاوه بر آن ممکن است رضایت به آن نیز باشد، مانند آن که سخن غیر واقعی در مدح شخصی با

هدف اصلاح بین دو نفر بیان گردد، که چنین سخنی دروغ است؛ اما افترا نیست. (ابوهلال عسکری، ۱۴۲۷: ۵۹)

افترا عمل ناپسندی است که در قرآن کریم، گناه عظیم، (النساء: ۴۸) آشکار (النساء: ۵۰) و ظلم (فرقان: ۴) خوانده شده است و افترا زندگان انسان‌های زیان‌کار، (الأعراف: ۵۳) محروم از هدایت (الأنعام: ۱۴۴) و حتی ظالم‌ترین افراد به شمار آمده‌اند. (الأنعام: ۲۱) در قرآن کریم افترا زندگان به خدا و زنان عقیف مورد لعن هستند:

الف: افترا به خداوند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». (هود: ۱۸) قرآن حرام شمردن حلال‌ها از سوی مشرکان و یهود را به صورت مکرر افترا بر خدا نامیده است (آل عمران: ۹۴، مائده: ۱۰۳، الأنعام: ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴، یونس: ۵۵، نحل: ۱۱۶) قرآن، شرک را نیز افترا بر خدا می‌داند. (النساء: ۴۸، الأنعام: ۲۴)

نسبت دادن فرزند به خداوند از مصادیق افترا و موجب لعن است. (التوبة: ۳۰) آیات اعراف: ۳۶-۳۸ نیز ناظر به لعن افترا زندگان به خداوند است.

ب: افترا به زنان عقیف: از نظر قرآن کریم هیچ کس حق ندارد، زنان عقیف را به عمل ناشایست متهم کند. اگر کسی چنین اتهامی به آن‌ها بزند، بایستی برای ادعای خود چهار شاهد بیاورد، در غیر این صورت، علاوه بر تازیانه خوردن، فاسق شمرده شده و شهادتش پذیرفته نخواهد بود، مگر این که توبه کند. (النور: ۵-۴) خداوند افرادی که زنان پاک دامن به دور از هرگونه آلودگی را به عمل منافی با عفت متهم می‌کنند، مورد لعن قرار داده و به آن‌ها وعده عذاب عظیم اخروی داده و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (النور: ۲۳)

هر چند برخی این لعن را مستحق کسی می‌دانند که به عایشه چنین تهمتی زده است و این گناه را در حد کفر می‌دانند که امکان توبه ندارد، (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۳، ۳۵۴) اما حکم آیه عام است و هر کس به زن عقیفی نسبتی بزند، مستحق چنین مجازاتی است. (رک: طوسی، بی تا: ج ۷، ۴۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۵، ۹۴)

این تنها آیه‌ای نیست که تهمت زننده را مستحق لعن می‌داند؛ بلکه در قضیه لعان نیز خداوند تهمت زننده به زن عقیف را مستحق لعن دانسته است. (النور: ۷-۶)

۳-۲-۱۰. عصیان و مداومت اعتداء

از عوامل لعن در قرآن کریم «عصیان» و «اعتداء» است که در یک آیه به این مورد اشاره شده است. عصیان در لغت از ریشه «عصى» گرفته شده است و به معنای عدم اطاعت است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۰) اعتداء، تجاوز از حق است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۴) و اصل در این ماده تجاوز به حقوق دیگران است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۸، ۶۳) قرآن کریم عصیان و اعتدای کافران بنی اسرائیل را سبب لعن آن‌ها از سوی حضرت داود و عیسی (ع) دانسته و می‌فرماید: «لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (المائدة: ۷۸)

اصحاب سبت در پی لعن داود تبدیل به میمون و اصحاب مائده در اثر لعنت عیسی به خوک مبدل گشتند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۲، ۱۳۹؛ زمخشری ۱۴۰۷: ج ۱، ۶۶۶) این کیفر به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و از فرمان خداوند تجاوز می‌کردند.

برخی برآنند که خداوند نوع عصیان آنان را مسکوت گذاشته است آن‌هم نه از سر جهل و نسیان. (مغنیه، ۱۴۲۴: ج ۳، ۱۰۸) برخی «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (المائدة: ۷۹) را بیانی از اعتداء (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۶، ۷۹) یا عصیان و اعتداء (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۴، ۲۰۴) دانسته‌اند و در واقع عصیان را در آیه ترک نهی از منکر تفسیر کرده‌اند. برخی گفته‌اند: ترک نهی از منکر، سبب استمرار آنان بر عصیان و اعتداء می‌گردید (مراغی، بی تا: ج ۶، ۱۷۱) زیرا زمانی که کسی دیگری را از انجام معصیت نهی نماید، تظاهر به گناه رواج می‌یابد و قبح معاصی از بین می‌رود؛ از این رو امر به معروف و نهی از منکر حفاظ دین و سبب بقای آن است.

نتیجه گیری

قرآن به سلام و لعن به عنوان مظاهر تولی و تبری توجّه دارد و این چنین نیست که یکی را نادیده انگارد. خداوند سلام است و از جانب او به کسی شری نمی‌رسد اما برخی با سوء اختیار، خود را از رحمت حقّ دور می‌کنند و مشمول لعن می‌گردند.

در مورد عوامل بینشی لعن و سلام باید گفت: ایمان تنها عاملی است که سبب می‌شود انسان مشمول سلام از جانب پیامبر اکرم (ص) قرار گیرد چون اعتقاد صحیح یکی است و در مقابل کفر از مهم‌ترین عوامل لعن است که بیش‌ترین آیات لعن را به خود اختصاص داده است و برای هیچ عاملی، لعن این‌گونه به تفصیل ذکر نشده است. نفاق از دیگر عوامل لعن است و در اهمّیت آن همین بس که لعن منافقان در کنار لعن کفار (التّوبه: ۶۸) و مشرکان (الفتح: ۶) یاد شده است. لعن آنان نه تنها در آخرت که در دنیا هم مورد تأکید است. (الأحزاب: ۶۱-۶۰) مرتدّین نیز همتای کفار مورد لعن همگانی خدا و فرشتگان و مردمانند. (آل عمران: ۸۸-۸۶) عوامل بینشی به عنوان سرچشمه و زمینه عوامل دیگر از مهم‌ترین عوامل لعن و سلامند.

صبر، تبعیت از هدایت، عمل صالح و تقوی از عوامل رفتاری زمینه ساز سلام است که نشان از اهمّیت این سه امر دارد و انسان باید با تمسّک به این سه امر ایمان خود را حفظ و از نزدیک شدن به مرزهای بی‌ایمانی و رها شدن در پرتگاه ارتداد پرهیزد.

کتمان آیات الهی، ظلم، نقض عهد، فساد، اذیت خدا و رسول، اضلال، قتل عمد مؤمن، کذب، افتراء و عصیان و اعتدای مداوم عامل‌های ده‌گانه‌ی رفتاری است که لعن الهی را سبب می‌شود. قرآن کریم فقط برای کسانی که سبب آزار پیامبر اکرم (ص) می‌گردند و افرادی که موجب اضلال و گمراهی دیگران می‌شوند و افترا زنندگان، صریحاً لعن دنیا و آخرت را بیان نموده است که دلالت بر نهایت نابودی و بیچارگی آنها می‌کند. در این میان کتمان آیات الهی تنها موردی است که به صورت مطلق لعن خداوند و تمامی لعن‌کنندگان را به دنبال دارد و این نشان از اهمّیت بیان حقیقت در جای خود دارد.

عوامل رفتاری لعن منحصر به کافران نیست، هر چند سیاق برخی از موارد در مورد کافران است؛ اما عواملی چون قتل عمد مؤمن و افتراء بر زنان عفیف عام است و در ابتدا متوجه مسلمانان است. ایمان و عمل صالح شرط لازم برای دریافت سلام است. در قرآن تصریح شده کافر و مرتد مورد لعن خداوند، فرشتگان و مردم است (البقره: ۱۶۱، آل عمران: ۸۶-۸۸) پس جایز است مردم آنان را لعن نمایند.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی فولادوند.
- آلوسی، محمود، (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عاشور، ابن طاهر، (بی تا)، *التحریر و التنبؤیر*، بی جا: بی نا.
- ابن فارس، احمد، (۱۴۲۲ق)، *معجم مقاییس اللغه*، بیروت: دار احیاء التراث العربیه.
- ابن منظور، ابن مکرم، (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابو هلال عسکری، (۱۴۲۷ق)، *الفروق اللغویه*، تعلیق باسل عیون السؤد، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ چهارم.
- _____، (۱۴۲۸ق)، *وجوه و نظایر*، بی جا: مکتبه الثقافه الدینیه، چاپ اول.
- ارگانی حائری، محمود، (۱۳۷۴ش)، *سلام در اسلام*، قم: انتشارات الهادی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- ثقفی تهرانی، محمد، (۱۳۹۸ق)، *روان جاوید*، تهران: انتشارات برهان.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۱ش)، *تسنیم*، ویرایش علی اسلامی، قم: نشر اسراء، چاپ سوم.
- _____، (۱۳۸۹ش)، *ادب فنای مقربان*، تحقیق و تنظیم صفایی، قم: نشر الاسراء، چاپ هفتم.
- حرّ عاملی، محمد (۱۴۰۹ق)، *وسایل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت.
- خرّمشاهی، بهاء الدّین، (۱۳۷۷ش)، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، تهران: نشر دوستان، چاپ اول.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، **المفردات فی کلمات القرآن**، دمشق: دارالعلم.
- روحانی، محمود، (۱۳۶۶ش)، **المعجم الإحصائی**، مشهد: نشر الآستانه الرضویه المقدسه، چاپ دوم.
- زحیلی، وهبه بن مصطفى، (۱۴۱۸ق)، **التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج**، بیروت: دار الفکر المعاصر، چاپ دوم.
- زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، بیروت: دارالکتاب العربی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم: نشر کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷ش)، **تفسیر جوامع الجامع**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- _____، (۱۴۰۸ق)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، بیروت: دارالمعرفه، چاپ دوم.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار المعرفه.
- طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵ش)، **مجمع البحرین**، تحقیق احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، **التبیین فی تفسیر القرآن**، تحقیق احمد حبیب مصیر العاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عبد الباقي، فؤاد، (۱۳۸۶ش)، **معجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم**، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ هشتم.
- رازی، فخر الدین، (۱۴۲۰ق)، **التفسیر الکبیر**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد، (۱۴۱۰ق)، **العین**، قم: نشر هجرت.
- فضل الله، حسن، (۱۴۱۹ق)، **تفسیر من وحی القرآن**، بیروت: دارالملاک للطباعة و النشر.
- فیض کاشانی، ابن مرتضی، (۱۴۱۵ق)، **تفسیر الصافی**، تهران: نشر صدر.

- قرآتی، محسن، (۱۳۸۳ش)، **تفسیر نور**، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- _____، (۱۳۷۷ش)، **أحسن الحديث**، تهران: انتشارات بنیاد بعثت.
- قمی مشهدی، ابن رضا، (۱۳۶۸ش)، **کنز الدقائق و بحر الغرائب**، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- محقق حلّی، حسین بن علی (۱۴۰۹ق)، **شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، معلق صادق شیرازی، تهران: نشر استقلال، چاپ دوم.
- مراغی، احمد بن مصطفی، (بی‌تا)، **تفسیر المرائی**، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، تقی، (۱۳۷۸ش)، **اخلاق در قرآن**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.
- مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ش)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۷۴ش)، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.